

ادب فارسی، سال ۱۲، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، پیاپی ۲۹



10.22059/jpl.2022.345992.2080

Print ISSN: 2251-9262//Online ISSN: 2676-4113

<https://jpl.ut.ac.ir/>

Introduction and Criticism and Analysis of the Characters of *Nafsat al-Masdur* Relying on Reliable Historical Sources

Syedeh Parnian Daryabari

Assistant Professor of Persian Language and Literature, West Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

(P 63-80)

Received: 19 July 2022; Accepted: 16 September 2022

Abstract

Sometimes ordinary words are unable to describe great sorrows, and some people do not find the usual sentences and phrases enough to express their heart-wrenching pain and sorrow...! Perhaps it is for this reason that "Zaydri Nesavi", the secretary of Sultan Jalaluddin Khwarazmshah, also did not find the commonly used expressions in the common language to express his excruciating pains, and the preferred to use this horrible and terrifying prose that trembles the reader's body and soul sometimes to describe his condition! The resulting prose is a relatively small book called *Nafsat al-Masdur*, which is very famous and well-known among people of culture and literature, especially professors and students of Persian language and literature, and of course it is equally difficult to read. The author believes that regardless of the verbal complexity and ambiguity in the sentences and combinations of this book, which have made it difficult to learn and read, there are other important reasons that prevent this valuable work from reaching to scientific and literary societies which are non-academic. One of the most important reasons is the author's ambiguity in introducing the characters of *Nafsat al-Masdur*. In this article, we intend to help identify the influential personalities in this literary-historical work by using reliable historical sources.

Keywords: *Nafsat al-Masdur*, Zaydri Nesavi, Monogol History, Technical and Artifactual Prose, Sultan Jaladuddin Khwarazmshah, Characters, Jalaluddin Menkobarni's Method.

معرفی و نقد و تحلیل شخصیت‌های نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ با اتکاء بر منابع تاریخی معتبر

سیده پرنیان دریاپاری

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
(از ص ۶۳ تا ۸۰)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۴/۲۸، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۶/۲۵
علمی-پژوهشی

چکیده

گاه‌واژگان عادی، ترجمان غم‌های بزرگ نیستند و بعضی از انسان‌ها، جملات و عبارات معمول و متداول را برای بیان درد و اندوه جگرخراش خود کافی نمی‌بینند...! شاید به همین اعتبار است که «زیدری نسوی»، منشی سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه، نیز عبارات مُصْطَلَحِ متداول در زبان عامّه را برای بیان دردهای جانسوز خود، وافی و کافی نیافته و ترجیح داده است با این نثر هولناک و سهمگین که در برخی مواضع، لرزه بر تن و جان خواننده می‌اندازد، به شرح احوال خود بپردازد! نثری که برآیند آن، کتاب نسبتاً کم‌حجمی به نام نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ است که نزد اهل فرهنگ و ادب، به‌ویژه استادان و دانشجویان زبان و ادب فارسی، بسیار مشهور و شناخته شده و البته به همان اندازه دشوارخوان است. نگارنده باور دارد که صرف نظر از پیچیدگی‌های لفظی و ابهام و غموض در جملات و ترکیبات این کتاب که فراگیری و خوانش آن را با دشواری روبه‌رو کرده است، دلایل مهم دیگری نیز وجود دارد که مانع از راهیابی این اثر ارزشمند به مجامع علمی و ادبی غیر دانشگاهی شده است. یکی از مهم‌ترین این دلایل، ابهام و ابهام در معرفی شخصیت‌های نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ از سوی نویسنده است. در این نوشتار، بر آنیم تا با بهره‌گیری از منابع معتبر تاریخی، به شناسایی شخصیت‌های اثرگذار در این اثر ادبی-تاریخی کمک کنیم.

واژه‌های کلیدی: نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ، زیدری نسوی، تاریخ مغول، نثر فنی و مصنوع، سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه، شخصیت‌های نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ - سیرت جلال‌الدین منکیرنی.

۱. مقدمه

نگارش بَثّ الشکوی‌ها و شکوی‌الغریب‌ها و نفثة‌المصدور‌ها، پیشینه‌ای به بلندای تاریخ دارد. از دل‌نوشته‌های اندوه‌بار ابوحنّیان توحیدی تا شکوی‌الغریب‌های دردناک عین‌القضاة همدانی و سایر بزرگان عرصه ادب و اندیشه، فصلی درخشان، اما دردناک از تاریخ زبان و ادب پارسی را رقم زده و شاهکارهای متعددی را به نظم و نثر، برای این فرهنگ کهن پدید آورده است.

در میان این نوع از آثار ادبی، نفثة‌المصدور یکی از درخشان‌ترین‌هاست؛ اثری ذی‌قیمت که به دلیل دشواری متن و مغلق‌نویسی‌های عامدانه نگارنده آن، تاکنون، آن‌گونه که سزاوار است، شناخته نشده و مورد توجه و استقبال عامه مردم و حتی طیف وسیعی از اهل ادب و مطالعه نیز قرار نگرفته است.

همان‌طور که پیش از این نیز یادآور شد، علاوه بر پیچیدگی‌های لفظی و ابهام و ابهام در جملات و ترکیبات، آوردن ضمایر بی‌مرجع و صفت‌های بی‌موصوف نیز که عمدتاً معطوف به شخصیت‌های حکومتی است، دلیل مهم دیگری در مهجوری و غربت نفثة‌المصدور به شمار می‌آید. ما به‌درستی نمی‌دانیم چرا زیدری به‌رغم آنکه نام برخی از شخصیت‌ها را بدون هیچ ملاحظه‌ای بر زبان می‌آورد، درباره بعضی دیگر از شخصیت‌ها، به انواع فنون و لطایف زبانی و ادبی دست می‌یازد تا نامی از آنها نبرد و ایشان را به‌صورت مستقیم مورد خطاب و اشاره قرار ندهد!؟

روش تحقیق ما در این پژوهش، مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و مراجعه به منابع و کتاب‌های مرجع و مقالاتی است که به‌نوعی با نفثة‌المصدور و مطالب ما در ارتباط هستند. علاوه بر دشواری‌خوانی و دیریابی مفاهیم اثر، کمبود منابعی که یاریگر ما در این زمینه باشد نیز، از دیگر مشکلات مربوط به پژوهش حاضر بود که خوشبختانه به‌رغم تمام موانع، در حدّ توان سعی شد از تمامی متون و آثار مرتبط با مباحث این جستار بهره ببریم و هیچ منبع قابل‌اعتنایی در این زمینه را مغفول نگذاریم.

در میان کتب و مقالاتی که تاکنون درباره نفثة‌المصدور نوشته شده است، مطالب متنوعی وجود دارد که طی آن، این اثر منحصربه‌فرد، از ابعاد گوناگون بررسی و تجزیه و تحلیل شده است؛ برای نمونه، می‌توان به مقالاتی اشاره کرد که نفثة‌المصدور را از منظر شکلی و ماهوی و از جنبه‌های بلاغی و تاریخی و دستوری نقد و بررسی کرده‌اند و گاه در خلال این مباحث، به برخی از شخصیت‌های این کتاب اشاره و درباره آنها توضیحات مختصری ارائه شده که بعضاً هم در شناخت شخصیت‌ها اشتباهاتی پیش آمده و شخصیتی به‌جای شخصیت دیگر معرفی شده است؛ اما نوشتار یا پژوهشی که تمامی شخصیت‌های نفثة‌المصدور را به تفکیک و استقلال و به‌صورت یکجا و هدفمند مورد احصاء و معرفی و نقد و بحث قرار داده باشد، به نظر نیامد.

همان‌طور که اشاره شد، نفثة المصدور جزو متون بسیار دشوارخوان و سخته‌ای است که به دلیل ارزش‌های ادبی و تاریخی که در بطن خود دارد، برای فرهنگ و تاریخ و ادبیات ما بسی ارزشمند است و پژوهشگران و ادیبان پیوسته در جست‌وجوی راهکارهایی برای روان‌خوانی و درک و فهم این اثر منحصر به فرد بوده‌اند؛ اما در این کتاب، وقایع تاریخی آن‌چنان با صنایع ادبی در آمیخته‌اند که توجه به هر کدام از جنبه‌ها به تنهایی، فارغ از توجه به جنبه دیگر، تقریباً ناممکن است؛ یعنی شناخت جنبه‌های هنرمندانه و ادبی این اثر، به نوعی منوط به شناخت جنبه‌های تاریخی آن است و برعکس. یکی از دلایلی که ضرورت چنین تحقیقی را توجیه می‌کند، این حقیقت است که تاکنون تعداد مقالات و پژوهش‌هایی که درباره ابعاد ادبی نفثة المصدور به انجام رسیده، بسیار بیشتر از جستارها و تحقیقاتی است که درباره مباحث تاریخی آن صورت پذیرفته است؛ بنابراین، ایجاب می‌کند که به منظور کمک به اهدافی که در صدر بدان اشاره شد، تحقیقی مستقل و مجزا درباره شخصیت‌های نفثة المصدور انجام شود تا نیل به مقصود، که همان روان‌خوانی و درست‌خوانی و درک مطالب این شاهکار نثر پارسی است، تا جای ممکن ساده شود.

۲. معرفی اثر

نفثة المصدور اثر شهاب‌الدین محمد خرندیزی زیدری نسوی، منشی سلطان جلال‌الدین منکبرنی (متوفی قرن هفتم هجری)، از شکوهمندترین و فاخرترین آثار منشور زبان و ادب پارسی است. این اثر شگفت‌انگیز و زیبا، کتاب نسبتاً کم‌حجمی است که در عین حال، به دلیل اطلاعات ادبی و تاریخی مندرج در آن، بسیار ارجمند و گران‌بهاست. جدا از نسخه‌های متعددی که به صورت خطی در کتابخانه‌های مختلف ایران و سایر کشورهای جهان موجود است و فهرست کامل این نسخ، در مقدمه امیرحسن یزدگردی بر کتاب نفثة المصدور احصاء شده است، چنین به نظر می‌رسد که غیر از نسخه‌های خطی پیش‌گفته، احتمالاً نفثة المصدور را نخستین بار در ۱۳۰۸ ش انتشارات «شرکت محدود طبع کتاب» با مقدمه رضاقلی‌خان هدایت به صورت چاپ سنگی در ایران منتشر کرده است؛ اما پس از آن چاپ، که نسبتاً ساده و عاری از تصحیح و توضیح و تعلیقات راهگشا بوده است، بار دیگر، امیرحسن یزدگردی این اثر را به صورتی متین و مُتَّح و نافع تصحیح کرده و با فهرست‌بندی‌های مناسب و شرح لغات و تعلیقات بسیار، از طریق اداره کل نگارش وزارت آموزش و پرورش آن را در ۱۳۴۳ ش، به چاپ رسانده است.

۲-۱. وجه تسمیه نفثة المصدور

عبارت «نفثة المصدور» متشکل است از دو واژه «نَفْثَة» و «مَصْدُور» است. برخی از فرهنگ‌های لغت به معانی این دو واژه پرداخته‌اند:

«نَفْث» بالفتح و ثای مثلثه در آخر.ع. درمیدن و فضله و چیزی از دهان انداختن (افرع) (پادشاه

محمد، ۱۳۶۳: نَفْث).

در لغت‌نامه دهخدا درباره واژه «نَفْتَه» این گونه آمده است:

«نَفْتَه» [نَ تَ] (عِ) یکی «نَفْت» است. دَمیدگی. دَمیدگی افسونگر و دَم‌دهنده. انداخته‌شده، کلام و «مَصْدور» بر وزن مَفْعول، از «صدر» به معنی «سینه» مشتق است (دهخدا، ۱۳۷۷: نَفْتَه).

همچنین درباره «مَصْدور» چنین آمده است:

«مَصْدور» (ع ص) دردمند-سینه. سینه‌گرفته. آنکه بیماری سینه دارد. مبتلا به درد سینه. مَسْلول. - «نَفْتَه المَصْدور»، خلط کسی که به عارضه صَدْر مبتلا است (همان: مَصْدور).

۲-۲. ارزش‌های ادبی نَفْتَه المَصْدور

نَفْتَه المَصْدور سرشار از انواع آرایه‌های ادبی است. از جناس و تشبیه و استعاره تا مجاز و تلمیح و کنایه در این اثر موج می‌زند و می‌تواند بهترین منبع برای آموزش این آرایه‌ها باشد. همچنین منبعی بکر و غنی از واژگان و اصطلاحات ادبی، تاریخی، دیوانی، فلسفی و غیره است. بسیاری از احادیث و آیات مرتبط با تربیت انسان در این کتاب گرد آمده است. بسیاری از اشعار، ضرب‌المثل‌ها و امثال سائره در زبان عربی و فارسی در این کتاب به کار رفته است. گنجینه‌ای نفیس از دانش بلاغت و نکات مربوط به دانش دستور، زبان‌شناسی و صرف و نحو است.

۲-۳. ارزش‌های تاریخی نَفْتَه المَصْدور

شاید برای بسیاری از ما ایرانیان، همواره این پرسش تلخ وجود داشته باشد که چگونه پادشاهی و امپراطوری و تمدن بزرگی به نام «ایران»، با آن همه سوابق طولانی در جنگ‌های سرزمینی و تجربه‌های گران‌بها از پیروزی‌ها و شکست‌های تاریخی، ناگهان در برابر مشتی بیابان‌گرد کوچ‌نشین که کمترین بهره‌ای از آموزه‌های نظامی نداشته‌اند، با تحقیرآمیزترین وجه ممکن، تن به تسلیم و مرگ مردمان و غارت و نهب و ویرانی سرزمین خود می‌دهد!؟

زیدری در بخش‌هایی از این یاد نوشته‌های خود، به پاره‌ای از دلایل این شکست اشاره می‌کند و

چنین می‌گوید:

سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه [آخرین بازمانده از سلاطین خوارزم] در بحبوحه جنگ و نبرد، در حالی که لشکر خون‌ریز مغول، مثل مور و ملخ به فلات ایران سرازیر شده، سلطان نگون‌بخت ایران، در کمال غفلت و بی‌تفاوتی، این‌گونه مشغول شراب و کباب و رباب بوده است (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۸).

البته شکست خوارزمشاهیان سرد و گرم چشیده از مغولان بی‌تجربه و بیابان‌گرد و بیگانه با تمدن، عوامل تاریخی فراوانی غیر از شادنوشی‌های سلطان جلال‌الدین داشت که جای طرح آن در این مقال مختصر نیست.

۲-۴. خلاصه نَفْتَه المَصْدُور

از مجموع مطالعاتی که از منابع معتبر تاریخی در این باره انجام شد و فهرست تمامی آنها در انتهای این جستار آمده است، چنین به نظر می‌رسد که «شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی منشی» غیر از آنکه صاحب قلعه‌ای موروثی در «خرندز» از توابع «زیدر» و «نساء» بوده، ابتدا نزد حاکمان محلی، یعنی خاندان «آل حمزه» در منطقه نساء، از مضافات خراسان، به خدمات دیوانی و اداری اشتغال داشته است. وی در ۶۲۱ هـ.ق، از جانب نصره‌الدین حمزه (حاکم نساء) مأمور می‌شود تا مالیات مأخوذه از آن مناطق را که محموله بسیار ارزشمندی بوده است، به دربار غیاث‌الدین (برادر سلطان جلال‌الدین) ببرد که در آن زمان بر اساس تقسیم قدرت میان فرزندان سلطان محمد خوارزمشاه حکومت خراسان را داشت؛ اما در میانه راه متوجه می‌شود که سلطان جلال‌الدین (فرزند ارشد سلطان محمد خوارزمشاه) از هند برگشته و بر برادرانش غلبه یافته، غیاث‌الدین را کشته و خود زمام سلطنت را به دست گرفته است؛ بنابراین، زیدری به جای رفتن نزد غیاث‌الدین، به دربار جلال‌الدین می‌رود تا مالیات یادشده را به این سلطان تسلیم کند؛ بدین ترتیب، او به دربار سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه راه می‌یابد. در این زمان حوادث بسیار تلخی رخ می‌دهد که ناشی از حمله ویرانگر مغول است.

مرگ «غیاث‌الدین» در کتاب تاریخ مغول در ایران این‌گونه توصیف شده است:

در این هنگام دو برادر به فارس لشکر کشیدند و بار دیگر نزاع میان آنان درگرفت. غیاث‌الدین ناگزیر شد که پس از یک زدوخورد خونین، قسمتی از مناطق تحت تصرف خود را رها نماید [...] چون جلال‌الدین شنید که قصد جاننش را کرده‌اند، دستور داد تا برادرش را نابود کنند. برادر دیگرش، رکن‌الدین (اوزلاق شاه) نیز، در این میان به قتل رسید. وی در جریان حمله مغولان به استحکامات فیروزکوه و محاصره شش ماهه آنجا کشته شده بود [...] (اشپولر، ۱۳۹۲: ۳۵-۳۷).

ماجرا در حقیقت از جزیره «آبسکون» در دریای خزر آغاز می‌شود؛ از جایی که سلطان محمد خوارزمشاه به علت پذیرش شکست سنگین از لشکریان مغول، به آنجا گریخته، اما به واسطه جنگ و گریز مداوم و ضعف قوای جسمانی، به شدت بیمار شده و رو به مرگ است. این پادشاه محتضر، در آخرین روزهای حیاتش، پسر کوچک خود، «قطب‌الدین اوزلاق‌شاه» را از سمت ولایت عهدی برکنار و پسر بزرگ‌تر خودش، یعنی «جلال‌الدین منکبرنی» را به‌عنوان جانشین خود انتخاب و معرفی می‌کند و این مقارن با همان روزهایی است که زیدری نسوی مأمور انتقال مالیات منطقه نساء شده و مالیات مذکور را به دربار سلطان غیاث‌الدین می‌برده است؛ اما با اطلاع از تغییر اوضاع و با آگاهی از اینکه رایت سلطنت مستعجل غیاث‌الدین برافتاده و خورشید سلطنت جلال‌الدین برآمیده است، دیگر محملی برای بردن مالیات به دربار او ندید و آن مالیات را به دربار جلال‌الدین که اینک با نام سلطان جلال‌الدین منکبرنی خوارزمشاه رسماً به‌عنوان پادشاه ایران شناخته می‌شد، برد و به وی تسلیم کرد. زیدری پس از پیوستن به جلال‌الدین، مالیاتی را که از

سوی حاکم نساء آورده بود، به وزیر او، یعنی شرف‌الملک تسلیم می‌کند! و مدت یک‌سال در دربار جلال‌الدین خوارزمشاه به امور دیوانی می‌پردازد و در این مدت به طرز عجیبی در حلقه نزدیکان و معتمدان این پادشاه قرار می‌گیرد! و همین امر، حسادت اطرافیان، از جمله شرف‌الملک (وزیر سلطان جلال‌الدین) را برمی‌انگیزد. در این مقطع از زمان، با آنکه زیدری به شدت در فکر اتمام مأموریت خود و استعفاء از امور دیوانی و رفتن به گوشه‌ای امن و آرام بوده است، ناگهان از فرط وفاداری به پادشاه، شاید هم به خاطر میهن‌پرستی و احساس مسئولیت، تصمیم بسیار شجاعانه‌ای می‌گیرد که همچنان به خدمت خود ادامه دهد و سلطان جلال‌الدین را در این لحظات دشوار، تنها نگذارد! و این در هنگامه‌ای است که لشکریان مغول به سلطان جلال‌الدین حمله کرده‌اند. زیدری می‌کوشد سلطان جوان را به مقاومت تحریض کند؛ اما سلطان به جای گوش دادن به توصیه‌های این منشی خیرخواه و ماندن در موقعیت خویش و در پیش گرفتن آرایش جنگی با سپاه خود، شاید به توصیه «اوترخان»، عقب‌نشینی و گریز از برابر دشمن را برمی‌گزیند و به دامنه کوه‌ها پناه می‌برد؛ اما در آنجا اسیر یک راهزن گرد می‌شود و به قتل می‌رسد. با از میان رفتن سلطان جلال‌الدین، در حقیقت، آخرین کورسوها برای امید ایرانیان نیز برای مقابله با قوم وحشی مغول به خاموشی می‌گراید و سلسله خوارزمشاهیان برای همیشه منقرض و بدین ترتیب، یکی از سیاه‌ترین دوره‌های تاریخ ایران آغاز می‌شود.

۳. ارتباط کتاب سیرت جلال‌الدین منکبرنی با نفثة المصدور

پیش از این گفتیم که نفثة المصدور آکنده از توصیف است؛ توصیف‌هایی که غالباً موصوف آنها ناشناخته است؛ اما این موصوف‌ها در کتاب سیرت جلال‌الدین منکبرنی شناخته می‌شوند. بنابراین، به نظر نگارنده، بهتر است خوانش این متن، موقوف بر مطالعه کتاب سیرت جلال‌الدین منکبرنی شود. محمد قزوینی درباره این دو کتاب می‌گوید:

مقصود این است که مابین نفثة المصدور و سیره، به اصطلاح طلاب، «عموم و خصوص من وجه» است. بعضی وقایع را در هر دو دارد و بعضی را فقط در سیره و بعضی دیگر را فقط در نفثة المصدور و هیچ‌کدام از این دو کتاب، مستغنی از یکدیگر نیستند و به عبارت آخری، چنان‌که اسم هر دو کتاب حاکی است، سیره جلال‌الدین کتابی است تاریخی و غرض عمده از آن، تاریخ آخرین سلطان خوارزمشاهیان بوده است و نفثة المصدور تذکره‌ای است خصوصی و شخصی در شرح گزارش احوال و وقایع ناگواری که بر سر شخص مؤلف آمده بوده است؛ مُنتها در ضمن، اشاره به بعضی حوادث تاریخی نیز می‌نماید (زیدری، ۱۳۷۰: هفتادوسه).

گمان نگارنده آن است که زیدری پس از نگارش نفثة المصدور، از طریق برخی از مخاطبان یا دوستان و آشنایان و اطرافیانی که این کتاب را خوانده‌اند، متوجه شده است که نثر بسیار سنگین و دشوارخوان و دیرفهم کتاب اگر با ایضاحی همراه نباشد، شاید آیندگان را از خوانش متن رویگردان سازد؛ پس بر آن شده است که نوشته‌ای دیگر را با ذکر عناوین و اسامی افراد و با قید امکانه

جغرافیایی و تاریخی با نثری روان‌تر به رشته تحریر درآورد که این نوشته همان سیره جلال‌الدین منکبرنی به زبان عربی است.

۴. شخصیت‌های نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ

در این کتاب، از شخصیت‌های متعددی نام برده شده که ما ابتدا به اسامی این افراد اشاره می‌کنیم: شهاب‌الدین محمد زیدری نسوی (نویسنده نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ)، سلطان جلال‌الدین منکبرنی خوارزمشاه، شمس‌الدین یا فخرالدین علی ابن ابی‌القاسم جندی یلدرچی (ملقب و مشهور به شرف‌الملک، وزیر سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه)، سعدالدین جعفر ابن محمد (پسرعموی زیدری نسوی و مخاطب اصلی نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ)، نصره‌الدین حمزه (که به گفته مینوی پس از اختیاری‌الدین زنگی، صاحب‌نساء شد) (زیدری، ۱۳۹۴: ۹۰)، ملک مسعود (صاحب شهر آمد)، نجم‌الدین احمد سرهنگ، ملک مظفر شهاب‌الدین غازی بن ملک عادل ابی بکر بن ایوب (همان حاکم میافارقین)، ضیاء‌الملک علاء‌الدین محمد بن مودود نسوی (قبل از زیدری منشی بوده است)، الملک المنصور ناصرالدین آرتق ارسلان ابن ایلغازی ابن آرتق (صاحب شهر ماردین)، الملک المعظم مظفرالدین گوکبوری بن علی بکتکین (صاحب اربیل)، خواجه محمد جودانه، جمال‌علی عراقی، شمس‌الدین صاحب دیوان، بغدی، بوقا (غلام بغدی)، علاء‌الدین (سلطان الموت) و احمد ارموی. اکنون شرح حال این اشخاص را به اختصار می‌آوریم:

۴-۱. شهاب‌الدین محمد زیدری نسوی

شهاب‌الدین محمد بن علی بن محمد خرندزی زیدری نسوی، معروف به «محمد نسوی منشی» و مشهور به «زیدری نسوی» از نویسندگان، مورخان، شاعران و ادیبان مشهور قرن هفتم هجری است که در منطقه شیروان از توابع خراسان می‌زیسته است. وی منشی و کاتب و معتمد سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، آخرین پادشاه سلسله خوارزمشاهیان بوده که دو کتاب نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ و سیره جلال‌الدین منکبرنی از او برجای مانده است. از مطالعه دقیق آثار او، می‌توان دریافت که وی علاوه بر فنون نگارش و انشاء و آشنایی به مبانی ادب و اشراف بر امور دفتری و دیوانی، حافظ قرآن نیز بوده و به همین سبب، در جای‌جای آثار خود به تناسب سخن، آیات متعددی از قرآن را از حافظه نقل می‌کند. زیدری نسوی شخصیتی است که در نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ، به‌عنوان راوی، نقش اساسی را ایفا می‌کند.

او تا پایان عمر خود که گویا سال ۶۴۷ هـ.ق است، به سلطان جلال‌الدین وفادار باقی ماند. وی به‌عنوان مورخی بی‌طرف شناخته می‌شود که با وجدان بیدار به وقایع تاریخی می‌نگرد و حتی درباره دشمنان خود نیز جانب انصاف را رها نمی‌کند. زیدری دشمن خونی خود، یعنی شرف‌الملک وزیر را این‌گونه توصیف می‌کند:

کریم عظیم بود، مال، پیش او محلی نداشت و بسیار بودی که از جای سِتَدَن نَسْتَدی، و نه به موضع صرف کردی. عُلماء و زُهَّاد را عظیم محترم داشتی و جایزه و صِله فراوان دادی و ادراعات

جهت این طایفه بسیار کردی و عظیم رقیق القلب و صاحب ذوق بودی، به کمتر سببی گریه بسیار کردی و در مجلس تذکیر، اشک او از باران بهار مدرتر بود، و در وقت تلاوت قرآن با اشک روان جان می داد و در زمان او نزدیک شده بود که مال دیوان به ادرارات مستغرق شود. اگر سلطان در آخر عهد، دست او را از اطلاق منع نمی کرد، همه اموال به ادرارات و صلات صرف می شد [...] (زیدری، ۱۳۹۴: ۲۶۲).

او نیز نشان می دهد که همچون سلف مشهور خود، ابوالفضل بیهقی، به حقیقت پایبند است و در بیان حقایق تاریخ، پای بر وجدان خود نمی گذارد.

۲-۴. سعدالدین جعفر بن محمد (مخاطب نفثه المصدور)

گفته شده است که مخاطب اصلی زیدری در نگارش نفثه المصدور شخصی به نام «سعدالدین» است که گویا مقام و منصبی نیز در دربار خوارزمشاهیان داشته است. ادب و احترام زیادی که زیدری برای او قائل است، نشان دهنده بلندای مقام و موقعیت معنوی وی نزد زیدری است؛ چنان که درباره او می گوید:

مگو که شقیقی نیست، که به غم و اندوه متأثر شود و شقیقی ندارم که به بد و نیک، اندوهگین و مُسْتَبْشِر گردد. «چون تو هستی، همه هست...!». اوست آن نیک عهدی که اُنای عهد در وفای عهد، غبار او نتواند شکافت. اوست آن لطیف طبعی که آب در لطافت، گرد او نتواند یافت. تراخی را که در باب تَقْقِد تو رفته است، همه بر بی غمی حمل مکن که اسباب آن متکثر است و تأخیر و إمهال را که در کشف حال فرموده ای، جز تقصیر و إهمال، مَحْمِل های فراوان متصوّر است [...] (زیدری، ۱۳۷۰: ۸).

علاوه بر این مطالب، در کتاب سیره جلال الدین منکبرنی نیز درباره او چنین آمده است: قاصدی با نامه پسرعم من، سعدالدین جعفر بن محمد، بدیشان رسید مُنْدَر به آنکه لشکری از تاتار جهت کشف اخبار جلال الدین به قلعه آمدند و از لشکرهاى سلطانی که بدین حدود رسیده اند، کشف می کنند و نمی دانند که از لاغ شاه اینجا رسیده است! و در نامه، یاد کرده بود که به نفس خود از قلعه بدر آمده است و ایشان را مشغول کرده آن قدر که سلطان، یعنی از لاغ شاه، برنشیند و تدبیر مقابله و مقاتله إما فرار و اخلاء دیار کند [...] (زیدری، ۱۳۹۴: ۸۸).

از همین نکات، می توان تا حدودی دریافت که او مقام و منصب فاخری نزد سلاطین خوارزم داشته که پیوسته با ایشان در ارتباط بوده و می توانسته است چنین نامه ای را به پادشاه بنویسد. هرچه هست، سعدالدین فردی ادیب، دانش آموخته و آشنا به فن ترسل و نامه نگاری و آگاه به مبانی ادب و معرفت بوده است و اگر چنین نبود، زیدری متنی بدین دشواری و با این ویژگی های فنی را خطاب به او نمی نوشت؛ زیرا خواندن این نامه هم سوادى برابر با نوشتن آن را مطالبه می کند و شگفتا از فردی با چنین مرتبه و منزلت که اطلاعات چندانی از او در منابع ثبت و ضبط نشده است!

۳-۴. سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه (منکبرنی)

یکی دیگر از شخصیت‌های محوری و اصلی نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ، بی‌گمان سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه است که به «منکبرنی» مشهور است. وی فرزند ارشد سلطان محمد خوارزمشاه است که در واقع، قضاء سوء و حوادث ناخوشایندِ روزگار به او چندان مهلت نداد که دولت و سلطنتی آن‌گونه که درخور پادشاهان و فرمانروایان بزرگ است، تشکیل دهد. او پادشاهی بود که به قول زیدری از زمانی که از سوی پدرش، سلطان محمد، برای جانشینی و حکومت انتخاب شد، نتوانست حتی دو روز در یک جای مُقام کند:

هرگز درنگ او به زمینی دو شب نبود تا او قرار کرد، جهان بی‌قرار شد
(زیدری، ۱۳۷۰: ۴۵)

شرح دلوری‌ها و رشادت‌های سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه نه از آن مقالات است که در این مختصر گنجد؛ همین قدر می‌توانیم گفت که اگر این پادشاه جسور و نیرومند، دچار اختلافات خانوادگی و کشاکش بر سر تصاحب تاج و تخت با برادران خود نمی‌شد و اگر درگیر جنگ‌های داخلی درون قلمرو پادشاهی خود نمی‌گردید، سرنوشت ایران و ایرانیان در رویارویی با قوم وحشی و متجاوز مغول، به‌گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. از این نظر، زندگی و مرگ دلخراش این سلطان جوان و جنگاور، یک تراژدی تمام عیار است.

خواجہ رشیدالدین فضل‌الله درباره یکی از نفس‌گیرترین لحظاتی که سلطان جلال‌الدین با سپاهیان معدود و اعضای خانواده خود در حلقه محاصره لشکریان بی‌شمار مغول قرار گرفته است، چنین گزارش می‌دهد:

و لشکر مغول چند حلقه بر پس یکدیگر بایستادند بر مثال کمان و آب، سپید مانند زه بود. و چون آفتاب طلوع کرد، سلطان خود را در میان آب و آتش دید و سلطان را «چنگیزخان» فرموده بود که به تیر مزیند و دستگیر کنید. پس حلقه بر وی تنگ می‌کردند و او چون می‌دانست که با کوه مقاومت کردن از کفایت دور باشد، بر اسبی آسوده برنشست و عنان برتافت و سر از پس پشت انداخت و علم خویش برگرفت و چون برق از آب بگذشت و بدان طرف فرود آمد و شمشیر را از آب پاک می‌کرد. چنگیزخان از این حال تعجب کرد و او را به پسران می‌نمود و می‌گفت از آن پدر، پسر چنین باید که آید:

به گیتی کسی مرد زین سان ندید نه از نامداران پیشین شنید
و چون از چنین جنگ، گاه خود را به ساحل نجات توانست برد، از او کارهای بسیار بیاید
(۱۳۳۸: ۳۷۶).

در تاریخ و صَاف درباره پایان کار سلطان جلال‌الدین چنین آمده:

در شهور سنه ثمان و عشرين و ستمائة، به «موغان» توجه نمود. عن قریب، لشکر مغول آنجا رسید. سلطان، مُعَسِّکِ خالی گذاشت و به کوهستان «قنان» رفت [...]. تمامت خانان و اعیان و سروران بر تیغ معروض گشتند و خاتم احوال سلطان مُشَبَّه شد. بعضی گفتند در «قُهستان»، موضعی که شب را نزول کرد، گردان گرد آن درآمدند و طمع در ملبس و زئی سلطنت کرده، او را

بکشند. و طایفه‌ای بر آن‌اند که خرّقه پوشیده، در لباس تصوّف تطوّف نمود [...] (شیرازی، ۱۳۸۸: ۴۴۰).

اشپولر می‌افزاید:

جلال‌الدین باز به شمال غربی بازگشت، ولی با آنکه سفیرانی نزد فرمانروایان آن مناطق فرستاده بود، نتوانست با آنان از دَرِ اتّحاد درآید. ساکنین این مناطق بیش از آن از سپاهیان بی‌نظم خوارزمشاه صدمه دیده بودند، که بتوانند اینک با وی هم‌داستان شوند. جلال‌الدین زمستان سال ۶۲۵ ق را تنها در آذربایجان گذراند و از آنجا دوباره به گرجستان حمله کرد و توانست شهر خلاط را تصرف کند؛ اما در حینی که سرگرم جنگ با الملک الاشرف، فرمانروای دمشق و سلطان سلجوقیان آسیای صغیر بود، نزاع‌هایی میان ایشان درگرفت که با برقراری پیمانی میان آنان به پایان رسید. مغولان تا آذربایجان پیشرفت کردند. جلال‌الدین در نزدیکی شیرکیوت شکست خورد و ناگزیر به شمال گریخت و در آنجا، گنجه را تصرف کرد. وی توانست از این محل تا دیاربکر پیش برود، بی‌آنکه با مغولان روبه‌رو شود. آن‌گاه جلال‌الدین قصد داشت به اصفهان لشکرکشی نماید، اما در اینجا مغولان که در پی او بودند، تقریباً به وی رسیدند و او ناگزیر به کوهستان گریخت و در آنجا زندگی‌اش با ضربه خنجر گردی غارتگر در سال ۶۲۸ ق، پایانی تلخ و ناسزاوار یافت (اشپولر، ۱۳۹۲: ۳۷).

زیدری اگرچه سلطان جلال‌الدین را بارها مورد ملامت و نکوهش قرار داده است، اما در جای‌جای نفثة المصدور از وی به نیکی یاد می‌کند و شخصیت بلند و شجاعت او را می‌ستاید و بسی‌روشن است که به او تعلّق خاطری ژرف دارد:

آنکه تیغ در میغ نشاندی و به شمشیر در روی شیر برفتی و به چنگ، وقت جنگ بتاختی و از دَرِ قِ تیر، هدف تیر ساختی و به نیزه گاه با سَمّاک برآویختی و «بهرام» را وقت اصطیاد گور پنداشتی [...] (زیدری، ۱۳۷۰: ۴۴).

افسوس به نامردی و ناجوانمردی سور و باروی ملّت و سوار میدان سلطنت، بانی اساس جهانبانی و مُضحکِ ثغور مسلمانی که از نهیب او زهره در دل خاکساران آتشی آب می‌شد، به باد دادند [...] (همان: ۴۵).

۴-۴. فخرالدین علی ابن ابی‌القاسم جندی یلدرچی (مشهور به شرف‌الملک)

یکی دیگر از شخصیت‌هایی که به کَرّات و مَرّات در نفثة المصدور به او اشاره شده، اما هرگز نامی از وی برده نشده است، شخصیتی است به نام «فخرالدین» یا «شمس‌الدین علی ابن ابی‌القاسم جندی یلدرچی» معروف به «شرف‌الملک» که وزیر سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه است؛ وزیری که دشمنی شدیدی با زیدری دارد. در نفثة المصدور اولین اشاره زیدری به دلایل دشمنی وزیر، شرف‌الملک با خودش به این عبارت باز می‌گردد:

دوم عداوت و بُوالعَجَبی وزیر -رَحْمَه الله- که با چندین سوابق و لَواحقِ جان‌سپاری که در هوی و ولای او نموده بودم و همانا بعضی از آن به سمع مبارک رسیده باشد و شَمّه آن بیش از آن است که به طوامیر شرح‌پذیر شود، به خون من تشنه گشته بود و در کمین فرصت خزیده، کمان قصد تا

گوش کشیده، و از حَبَائِلِ مکر و مَکِیدت هزارگونه دام جهت کسرِ حالِ من نصب کرده [...] (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۲ و ۱۳).

و در ترجمه فارسی سیره جلال‌الدین منکبرنی نیز اشاره زیدری به شرف‌الملک به این مطلب معطوف است:

[...] و در آن وقت شرف‌الملک با من به عنایت نبود؛ بلکه رأی او به سبب آنکه گوش به سعایت وُشَات می‌نهاد، در حق من گشته، آن تخصیص را سبب طعن کرد [...] (زیدری، ۱۳۹۴: ۲۰۵).
دامنه دشمنی شرف‌الملک با زیدری تا آنجا بوده است که این وزیر در غیاب وی با فردی آشنا به امور صرف و نحو قرار می‌گذارد که او را به منصبی برساند که پیش از آن بر عهده زیدری بوده است:

تا در نوبت غیبت «عراق»، دست، گرد جهان برآورده تا مجنونى نحوى به دست او افتاد؛ خطی چون دستگاه کفشگران، پریشان و عبارتی چون هذیان محموم، نامفهوم. از او ملووح شرکت، قصد ساخت و به استعانت «عمر» و «زید» و تقدیم انواع حيله و کید، قرار منصب کتابت، در غیبت میان او و بنده «لِلذِّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» داد و ثلثی از اصابت و «الْثُلُثُ كَثِيرٌ» با جانب او نهاد [...] غافل از آنکه به فضل ریزه مجرّد، پای بر فرق فرقدان نتوان نهاد و بی‌همتی که ایوان «کیوان» سپرد، کام از کام «نهنگ» بر نتوان آورد [...] (زیدری، ۱۳۷۰: ۱۴-۱۵).

۴-۵. نجم‌الدین احمد سرهنگ

این شخص، جزو شخصیت‌های ناشناخته، اما خوش‌نامِ نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ است. به نظر می‌رسد وی جزو مقامات نظامی بوده که وظیفه داشته است از زیدری حمایت کند تا او بتواند اموال و دارایی و مالیات دریافتی از مردم عراق عجم (نواحی مرکزی ایران) را به دست سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه برساند. نام او دو بار در یک موضع از نَفْثَةُ الْمَصْدُورِ ذکر شده:

از آن روز باز که به عراق وداع «نجم‌الدین احمد سرهنگ»، قَرَنَهُ اللَّهُ بِالسَّعَادَةِ وَ بَلَّغَهُ اللَّهُ الْآرَادَةَ، کرده‌ای و روی به درگاه نهاده، «تِلْكَ إِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» خیر و شَرِّی که از تغاییر زمان دیده‌ای و گرم و سردی که از کأس دوران چشیده‌ای از هر باب و «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ» بنویس تا بدانند که آسیای دوران، جان سنگین را چند به‌جان گردانیده است و نکبای نکبت، تَنِّ مسکین را چند بار کُشته و هنوز زنده است [...] (همان: ۹).

از گفتار مؤلف چنین برمی‌آید که نجم‌الدین احمد سرهنگ، بخشی از مسیر را همراه با زیدری طی می‌کند و در مدتی که در خدمت اوست، به‌درستی به وظایف خود عمل می‌کند؛ اما در نیمه‌های راه، بنا به صلاح‌دید او بازمی‌گردد:

چون از الموت، چنان‌که همانا استماع فرموده است، با قزوین اتفاق معاودت افتاد و به مؤاتات سعادت که آن روز بود و گویی همان روز وداع فرمود، کارهایی که از حضرت به صدد اتمام آن بودم، برحسب ارادت، تَمَشَّیت یافت، نجم‌الدین احمد را از آنجا اجازه عود داده شد و چون با او گوسفندی و اندک‌مایه چیزکی همراه بود و من بنده، خبر عود لشکر مرادی از جانب روم شنیده بودم و چون آفتاب روشن شده که تاتار خاکسار در این فرصت، هرآینه از آب بگذرد و وصیت

کرده بودم که او راه مازندران گیرد که از گذر تاتار با جانبی است [...] و یا لیت بدانستی که حال او به چه رسید و سرنوشت قضا، در آن خطه پایند گردانید یا آبخور مقسومش با خاک «زیدر» رسانید [...]؟! و بالجمله از مدت مفارقت تا امروز، چهار سال و چیزی است که دیده بر راه مانده است [...] (همان: ۹-۱۰).

جز این نوشتار، مطلب مهم دیگری که بتواند ما را در شناخت این شخصیت و جایگاه وی یاری رساند و به آگاهی های بیشتری رهنمون کند، به دست نیامد.

۴-۶. اوترخان یا اترخان

یکی از شخصیت های دیگر که از قضا بسیار ناموجه و منفور هم هست، شخصیتی است که زیدری ضمن شرح ماجرای خود به او اشاره می کند و بدون نام بردن از وی، به او با القابی نظیر «مُحَنَّت» و «نه مردی و نه زنی» اشاره می کند. با مطالعه کتاب سیرت جلال الدین منکبرنی، مشخص می شود این فرد شخصی به نام «اوترخان» است که به نظر می رسد برادرزاده سلطان جلال الدین خوارزم شاه باشد:

و عاقبت جهت تمامی عدد بیست و هفت به دو ملک دیگر حاجت بود، به برادرزاده خود «اوترخان» و وزیرالدوله، نظام الملک، تمام کرد [...] (زیدری، ۱۳۹۴: ۳۳).

اما همچنان مشخص نیست که اوترخان فرزند قطب الدین است یا غیاث الدین و یا رکن الدین یا دیگر برادران سلطان؟ ما برای شناسایی این شخصیت، ناگزیر از مراجعه به منابع معتبر تاریخی هستیم که درباره این دوره از تاریخ نوشته شده اند و چنین به نظر می رسد که برای رسیدن به این منظور، هیچ منبعی بهتر از کتاب های نفثة المصدور و سیرت جلال الدین منکبرنی نیست.

۴-۷. نصره الدین حمزه ابن محمد

این شخص فرماندار نظامی اصفهان و از افراد بسیار نزدیک به سلطان جلال الدین بوده است. او فردی بسیار دلیر و با کفایت و جنگاور و از صمیمی ترین دوستان سلطان به شمار می آمده است؛ شخصیتی که سرنوشتی بس غم انگیز یافت و اگر چنان نمی شد، شاید سرنوشت سلطان جلال الدین و بلکه سرنوشت ایران زمین نیز طور دیگری رقم می خورد. محمد قزوینی نام کامل او را «نصره الدین حمزه ابن محمد ابن عمر ابن حمزه» آورده است (۱۳۶۶: ۱۲۰۲).

۴-۸. جمال علی عراقی

«جمال علی عراقی» که در تاریخ جهانگشا از او به عنوان «جمال الدین علی تفرشی» یاد شده است، از جمله اشخاصی است که به عنوان «صاحب دیوان» در دربار سلطان جلال الدین منکبرنی دست یافت. از مجموع مطالبی که درباره این شخص در متون تاریخی آمده است، چنین برمی آید جمال علی عراقی که خود را «ابوالجمال» و «اخوعلی» هم معرفی می کرده است، ابتدا در عراق نایب شرف الدین (وزیرعراق) بود. سلطان جلال الدین که از طریق برخی معتمدان، به برخی مفاصد

وزیر خود، شرف‌الملک، و خیانت‌های مُشْرِف و خزانه‌دارِ خویش پی برده بود، جمال‌علی عراقی را فرامی‌خواند و سمت «صاحب دیوان» را به او می‌دهد تا به‌نوعی از این افراد خائن و فاسد که شرف‌الملک در رأس ایشان بود، انتقام کشد. زیدری می‌گوید:

هم از نَأْمَدِ کار و بَدَأْمَدِ روزگار، جمال‌علی عراقی پیش از مَن بنده آنجا رسیده بود و به عادت گذشته به عصا فروخته، و به جهت رواج بازار کسب، با کهنه عوانی که در آن شهر بود، به شرکت عیان، خر فرا کاروان کرده و از آن نوحاسته، کهنه دولی زن کرده و به همه وجوه از پی رضای او فرا ایستاده [...] غَر داده و زر داده و سَر هم داده [...] پدر تا ندانند کیست، خود را «أَبُو الْجَمَالِ» نویسد! و برادر تا نشناسند که کیست خود را «أَخُو عَلِيٍّ» گوید [...] (زیدری، ۱۳۷۰: ۷۵-۷۷).

۴-۹. رکن‌الدین مودود بن محمود صاحب آمد

وی در دوران حمله مغول، فرمانروای منطقه «آمد» بود که این منطقه اکنون به‌عنوان «دیوار بکر» شناخته می‌شود و در ترکیه قرار دارد. زیدری درباره او می‌گوید:

«صاحب آمد» سُدَّتْ دُونَهُ أَبْوَابُ السَّعَادَةِ [که درهای خوشبختی بر روی او بسته باد] چون دانسته بود که خویشان بیرون انداختم و جای باز پرداخته، بدان مثال که وُلَات، عُمَال مال‌خورده را طلب کنند، سواران مجرّد کرده بود و به جست‌وجوی من به چهار طرف فرستاده [...] (همان: ۶۶-۶۷).

همچنین در موضعی دیگر، او را چنین توصیف می‌کند:

از حرام‌زاده‌ای که در نَزْوَانُ امهات، سیرتِ تیوس پسندیده باشد و در اِتِّیَانِ مَحَارِمِ و أَخْوَاتِ، مذهبِ مَجُوسِ گزیده (همان: ۶۲).

زیدری درباره فرجام او نیز این‌گونه سخن گفته است:

چهار فصل بیش نگذشته بود، که هم در آن مَدَّت و آن موسم، به آمد رسید و به چشم خویش برهانِ «سَارِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» معاینه دید. آفریدگار، عَزَّ وَ عَلَاً، به واسطه ملوک عظام، پادشاهان کرام، خداوندان مصر و شام، انصاف اهل اسلام از او بستند «وَاللَّهِ عَزِيْزٌ ذُو اٰثِقَامٍ» بلی: این خاک توده، خانه پاداش و کیفر است [...] (همان: ۶۸).

۴-۱۰. ملک مُظَفَّر، شهاب‌الدین غازی، صاحب میافارقین

«شهاب‌الدین غازی ایوبی» را می‌توان از جمله حکام و فرمانروایانی دانست که به نام نیک، زندگی جاوید یافته‌اند. زیدری نیز حق‌گزاری و نعمت‌شناسی را به جای آورده و ذکر خیری از او کرده است:

و الْحَمْدُ لِلَّهِ که فی الجملة نسیم صباى قبول از مَهَبِ اقبال این پادشاه، یعنی مُرْسَلُ اِلَيْهِ، بر حال مَن پریشان حال وزید تا یک‌سری، اقوالِ سَرَسَری را به مُصِرِّی برداشت و نَبَهْرَةَ احوال مُرْتَبِّفِ را سَره انگاشت [...] (همان: ۳۱).

همچنین در موضعی دیگر درباره این سلطان می گوید:

و الحق این پادشاه با عاطفت کریم و سلطان با رحمت رحیم می فرمود که: وقت تنگ است، تعجیل منمای و تائی و تبتت کار فرمای، دل قرار نمی گرفت [...] (همان: ۳۴).

۱۱-۴. مظفرالدین کوکبوری، صاحب منطقه اربل (اربیل)

«مظفرالدین کوکبوری» با نام کامل «الملك المعظم مظفرالدین ابوسعید کوکبوری»، سپهسالار لشکر صلاح الدین ایوبی بود که از سوی او به حکومت اربیل و مضافات آن منصوب شده بود. وی به زنگیان و ایوبیان (دولت های حاکم بر شام و مصر) بسیار خدمت کرد و نقش بسیار مهمی در پیروزی صلاح الدین ایوبی در جنگ های صلیبی داشت.

محمد قزوینی وی را چنین معرفی می کند:

الملك المعظم مظفرالدین کوکبوری بن علی بن بکتکین که از سنه ۵۸۶ الی ۶۳۰ هـ.ق، در اربیل و مضافات سلطنت نمود. این پادشاه خوش قلب نیک فطرت رحیم دل، در عمل خیرات و مبرات، معروف آفاق و از نوادر عصر خود بوده است و ابن خلکان شرح مفصل مبسوطی از این گونه اعمال خیریه او از قبیل بناء «مدارس» و «خانقاهها» و «مریض خانهها» و «دارالعمیان» و «دارلرمنی» (مریض خانه برای زمین گیرها) و «دارالارامل» و «دارالایتام» و «دارالرضاعه» برای کودکان سرب راهی و «دارالضیافه» و «اوقاف» و زقیات کثیره برای هریک از وجوه بر مذکوره ذکر می کند که شخص، بی اختیار بر روان آن پادشاه خیر رحمت می فرستد؛ باری، پادشاه مذکور در ۱۸ رمضان سنه ۶۳۰ هـ.ق وفات نمود و چون فرزندی نداشت اربیل و مضافات را به خلیفه عباسی، «مستصر» واگذار نمود (۱۳۶۶: ۱۲۱۵).

۱۲-۴. منصور ابن الملك المظفر الارتقی، صاحب ماردین

نام کامل او «داود بن صالح بن غازی بن قرا ارسلان بن ارتق، الملك المظفر فخرالدین» و از جمله سلاطین ایوبی است که در ۷۷۸ هـ.ق وفات یافته است. از او به عنوان صاحب «ماردین» یاد می شود. مورخ شهیر، ابن تغری، درباره او می گوید:

صاحب «ماردین» و ابن صاحبها الملك الصالح صالح، و ابن صاحبها الملك المنصور، ابن الملك المظفر الارتقی. ولی ملک ماردین بعد ابن اخیه الملك الصالح محمود، الذي أقام في ملك ماردین أربع أشهر، عوضاً عن والده الملك المنصور أحمد بن الملك الصالح صالح. ولما تسلطن الملك المظفر هذا اقتفى أثر والده الملك الصالح في العدل للرعية و الإحسان إليهم و صار محبوباً للناس و دام على ذلك إلى أن توفي بها في سنة ثمان و سبعين و سبعمان، بعد أن حكمها نحو عشر سنين و تولى سلطته ماردین من بعده ابنه الملك الظاهر مجدالدین عیسی [...] (۲۸۹/۵: ۱۹۸۴).

۱۳-۴. ناصرالدین بوغا (غلام بغدی)

نام وی در اکثر منابع به دو صورت «ناصرالدین بوغا» و «ناصرالدین بوقا» آمده است. به نظر می رسد او شحنه و فرماندار شهر خوی بوده که از خلاء موجود در نظام فروپاشیده سیاسی کشور،

سوء استفاده کرده و خود را به مقام امیری در این منطقه رسانیده است. وی از عمّال و کارگزاران «بُغدی» بوده و چنین به نظر می‌رسد که بُغدی نیز خود، غلامِ اتابک مظفرالدّین ازبک بوده باشد. در نفثة المصدور فقط در یک موضع به این نام اشاره شده است:

و دیگر سهل قیادِ سُست‌شلوار «بُوغا» (غلامِ بُغدی) که در آن فترت از فُتور دیگران، خویشان را امیر کرده بود [...] (زیدری، ۱۳۷۰: ۸۵).

۴-۱۴. علاءالدّین محمّد، سلطان الموت

نام او «علاءالدّین محمّد» معروف به «محمّد سوم» است. وی پسر جلال‌الدّین حسن بود که به «نومسلمان» شناخته می‌شود. زرینکوب دربارهٔ این جلال‌الدّین نومسلمان می‌گوید:

جلال‌الدّین حسن با رابطهٔ دوستانه‌ای که با شهرهای اطراف الموت برقرار کرد، وحشت و هراس دنیای خارج را از نام «الموت» که قلعهٔ مرگ و کمین‌گاه فساد تلقی می‌شد، فروکاست [...] (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۵۱۴).

به هر روی، علاءالدّین محمّد در سنین کودکی به‌عنوان فرمانروای «الموت» به جای پدر نشست؛ ولی در سال‌های نوجوانی دچار بیماری روحی شد و سرانجام، به‌واسطهٔ برخی از اعمال و رفتار ناشی از همین بیماری، ناگزیر به دست فرزند خودش، «خورشاه» به قتل رسید (← مدرّس رضوی، ۱۳۵۴: ۱۳۶).

۴-۱۵. خواجه‌محمّد جودانه

دربارهٔ «خواجه‌محمّد جودانه» در کتاب‌های مرجع و فهرست‌ها و منابع مختلف اطلاع چندانی حاصل نشد؛ به‌جز اینکه زیدری در نفثة المصدور از او به‌عنوان چهارمین تن از همراهان خود یاد می‌کند و می‌گوید:

تا آخر روز، الحَقِيقَه وقتِ غروبِ مَسَرَّت و امانی و زوالِ روزِ کامرانی بود؛ خود را پیاده و پای‌کشان با مَغاری چون حالِ محنت‌زده و حوصلهٔ بخیل، تنگ و تاریک، انداخت و آن کَهْفِ دلگیر را سه شبانه‌روز با یک-دو آشنا هم از ابناءِ روزگار، که «خواجه‌محمّد جودانه» رابعِ ما بود، بیت‌الاحزانِ خویش ساخت [...] (زیدری، ۱۳۷۰: ۵۷).

نکتهٔ قابل توجه در این بخش، تلمیحی است به یکی از آیات قرآن مجید که واژه‌های «غار» و «کَهْف» و «رابع»، ما را به آن رهنمون می‌کند. در واقع لحن زیدری به‌گونه‌ای است که از «جودانه» با تعریض سخن می‌گوید.

۴-۱۶. احمد اُرموی

متأسفانه کوشش‌های ما برای شناسایی این فرد نیز به جایی نرسید. آنچه ما دربارهٔ او به دست آوردیم، همان عبارت کوتاهی است که زیدری نسوی در نفثة المصدور بدان اشارت کرده است و از همین مطلب اندک نیز، چنین برمی‌آید که او اهل خیانت و خباثت بوده است:

آن گاوریشِ خَرطیع که به همهٔ وجوه، رشته به دست او داده بود و به رَسَن او فروچاه رفته [...] (همان: ۸۵).

شایان توضیح است که «احمد اَرَموی»، صرف نظر از جایگاهی که از آن برخوردار بوده است، فردی فرومایه، دون‌همت و بدکار بوده که به باور زیدری در آن دورهٔ فترت، با استفاده از فتور دیگران به منصب و مقامی دست یافته بود که در شرایط طبیعی و اوضاع عادی مملکت، نمی‌توانست بدان دست یابد.

۵. نتیجه

نفثة المصدور متنی بسیار زیبا و باشکوه است؛ متنی که می‌تواند تمامی مرزهای خیال و تصوّر را درنوردد و انسان را همراه خویش به ژرفای تاریخ بکشاند. آنها که از دانش بلاغت و معلومات ادبی برخوردارند، جایگاه این اثر ارزشمند زبان و ادب پارسی را در میان آثار منثور این زبان کهن می‌دانند. از همان سال‌های نخستین که شیفتگان زبان و ادب فارسی به تحصیل در این رشته می‌پردازند، خواهند دانست که نفثة المصدور زیدری نسوی، از جمله متون و منابع بسیار مهم این رشته تحصیلی به شمار می‌رود که در کنار متونی نظیر تاریخ جهانگشا، تاریخ و صّاف، راحة الصدور و غیره، جزو منابع آزمون دکتری و برنامه‌های درسی است که در دوران تحصیل با آن سروکار خواهند داشت. نگارنده نیز به سابقهٔ چنین معرفتی، همواره با این متون، به‌ویژه نفثة المصدور در ارتباط مداوم بوده و به تناسب نیازهای مطالعاتی و پژوهشی خود، بدان مراجعه داشته و متوجه شده است که ظرافت‌های ادبی و صنایع لفظی و معنوی و همین‌طور پیچیدگی‌های ماهوی، خوانش این اثر دلپذیر و سودمند را با دشواری‌های بسیار روبه‌رو کرده است. نگارنده ضمن مُدّاقه در این اثر، بدین نتیجه رسید که علاوه بر دشواری‌های ناشی از به‌کارگیری انواع صنایع لفظی و معنوی و آرایه‌های ادبی و مؤلفه‌های بلاغی در این متن، ابهام و ابهام در معرفی اشخاص و عدم اشارهٔ مؤلف به نام و نشانِ شخصیت‌های تاریخی مؤثر در این میراث تاریخی-ادبی نیز، به دشواری‌های آن دامن زده است؛ بنابراین، ضمن این پژوهش، بر آن شد که شخصیت‌های مورد اشاره در این اثر را شناسایی و نقد و بررسی کند.

به علاقه‌مندان نفثة المصدور توصیه می‌شود پیش از آغاز مطالعهٔ آن، حتماً مقالهٔ محمد قزوینی و کتاب سیرهٔ جلال‌الدین منکبرنی و توضیحات مجتبی مینوی و مقدمهٔ امیرحسین یزدگردی و مقالهٔ حاضر و سایر مقالات مرتبط را بخوانند تا بتوانند از مطالعهٔ آن بیشتر بهره‌مند شوند.

منابع

- اشپولر، برتولد (۱۳۷۴)، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، علمی و فرهنگی.
- پادشاه محمد (۱۳۶۳)، آندراج، چاپ محمد دبیرسیاقی، تهران، کتاب‌فروشی خیام.
- تغری بردی الاتابکی، یوسف (۱۹۸۴)، المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی، ج ۵، تحقیق عبدالعزیز نبیل محمد، قاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران دانشگاه تهران و روزنه.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸)، جامع التواریخ، چاپ بهمن کریمی، تهران، اقبال و شرکا.
- زرینکوب (۱۳۷۹) روزگاران، ویراستار: فاطمه زندی، نشر سخن، تهران.
- زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۷۰)، نفثة المصدور، چاپ امیرحسین یزدگردی، تهران، ویراستار.
- _____ (۱۳۹۴)، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، چاپ مجتبی مینوی، تهران، علمی و فرهنگی.
- شیرازی، عبدالله ابن فضل‌الله (۱۳۸۸)، تاریخ و صاف الحضرة، چاپ علیرضا حاجیان‌نژاد، تهران، دانشگاه تهران.
- قزوینی، محمد (۱۳۶۶)، مقالات قزوینی، تهران، اساطیر.
- مدرّس رضوی، محمدتقی (۱۳۵۴)، احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.